فهرست

[اصول/ سیره عقلائیه 2](#_Toc119926380)

[پیشگفتار 2](#_Toc119926381)

[بررسی دلالت روایت 2](#_Toc119926382)

[مطلب اول: سکوت واقعی و نفس الامری 2](#_Toc119926383)

[مطلب دوم: انواع اباحه 3](#_Toc119926384)

[مطلب سوم: سکوت شارع مطلق است یا خاص 3](#_Toc119926385)

[چند نکته در روایت سکوت 6](#_Toc119926386)

[نکته اول 6](#_Toc119926387)

[نکته دوم 6](#_Toc119926388)

[چند نکته در آیه شریفه 7](#_Toc119926389)

[نکته اول: بررسی احتمالات (أشیاء) در آیه 7](#_Toc119926390)

[احتمال اول: احکام مجهول 7](#_Toc119926391)

[احتمال دوم: حوادث مجهول 7](#_Toc119926392)

[احتمال: هم امور تشریعی و تکوینی 7](#_Toc119926393)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ سیره عقلائیه

# پیشگفتار

در ادله معارض حجیت سیره وارد شدیم و اولین روایاتی که به عنوان طایفه‌ای از اخبار و معارض حجیت سیره استدلال شده بود، روایاتی بود که این مضمون را در برداشت که «إِنَّ اَللَّهَ… سَکَتَ عَنْ أَشْیَاءَ لَمْ یَسْکُتْ عَنْهَا نِسْیَاناً لَهَا فَلاَ تُکَلَّفُوهَا رَحْمَةً مِنَ اَللَّهِ لَکُمْ فَاقْبَلُوهَا»[[1]](#footnote-1) وجه استدلال علی نحو الاجمال بیان شد و پس از آن وارد تحقیق در دلالت و دایره دلالت این اخبار شریفه شدیم.

# بررسی دلالت روایت

در دلالت دو مطلب را تاکنون طرح کردیم

## مطلب اول: سکوت واقعی و نفس الامری

مطلب اول این بود که این سکوت، سکوت واقعی و نفس الامری است یا سکوت ظاهری و در مقام اثبات و وصول و بیان است که سه وجه و احتمال ذکر شد و ترجیح با این بود که این ناظر به ‌عدم بیان واقعی است و اباحه واقعیه را اشاره می‌کند با آن تنظیم و ترتیبی که در روایت مشاهده کردید. این قدر متیقنی که می‌شود گفت مدلول روایت این است و فراتر از آن نمی‌شود مطمئن شد و ظهور مناسبی را پذیرفت.

روایات بنابر این نکته اول می‌فرماید خداوند محرماتی دارد «فلا تعتدوها» واجباتی دارد و فرائضی قرار داده است که آن‌ها را رعایت کنید و «سَکَتَ عَنْ أَشْیَاءَ» مواردی هم خدا جعل حکم الزامی نداشته است «فلا تکلفوها» آزاد هستید.

این یک بحث بود که بنابر این بحث روایات شریفه با بحث ما ارتباط ندارد، این نکته برای جواب به استدلال روایات می‌شد، این روایات به بحث ما ربطی ندارد این روایات یک بحث ثبوتی نفس الامری را می‌فرماید که خداوند در مواردی تکلیف قرار نداده است و جعلی نکرده است

حالا در مقام حجت قرار دادن برای شما و راه برای کشف احکام چه کنید؟ آن چیزی دیگری است، اینکه من اینجا می‌خواهم از سکوت ظاهری امام، اینکه اینجا این اتفاق افتاد و امام چیزی نفرمودند کشف کنم که این حرکت جاری را قبول دارند و این روایت با این هیچ ارتباطی ندارد. این می‌گوید چیزهایی در متن واقع مسکوت است یعنی مباح قرار داده شده است و حوزه آزادی شماست اما اینکه من چگونه بفهمم که این سکوت ظاهری امام معنا دارد یا ندارد و در چه حدی معنا دارد چیزی نیست که از این روایات با این احتمال اول بشود پذیرفت.

## مطلب دوم: انواع اباحه

بحث دومی هم که دیروز طرح کردیم که این اباحه همه اقسام اباحه را مقصود قرار داده و مراد هست اینجا یا فقط اباحه لا اقتضایی است این یک بحث فرعی بود که به عنوان نکته دوم دیروز مطرح کردیم و بعید نبود که شامل هر دو قسم بشود

## مطلب سوم: سکوت شارع مطلق است یا خاص

اما نکته سوم در این روایات شریفه این است که چه بگوییم این سکوت نفس الامری است یا حتی بگوییم سکوت در مقام بیان را هم شامل می‌شود

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که این سکوت -فرض می‌گیریم- این سکوت در مقام ظاهر و اثبات را هم می‌گیرد، سکوت در مقام بیان و اثبات را هم شامل می‌شود

آن وقت سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این مطلق سکوت شارع و معصوم را در برمی‌گیرد یا این سکوت خاصی است و قیدی دارد.

«سَکَتَ عَنْ أَشْیَاءَ لَمْ یَسْکُتْ عَنْهَا نِسْیَاناً» سکوت ظاهری اثباتی مقصود است جایی شما در مقام مواجه می‌بینید امام چیزی نمی‌گوید، شارع چیزی نمی‌گوید، این نگفتن مطلق است؟ که استدلال به این در بحث ما تمام بشود یا اینکه نگفتن و سکوتی است که معنی ندارد، سکوتی است که دلالت و ظهوری ندارد.

چون سکوت‌ها علی قسمین است یک سکوتی مقابل اتفاقی است، مواجه معصوم با آن اتفاق وجود دارد می‌تواند چیزی بفرماید و نگفته است وظیفه هم داشته است و نفرموده است، این سکوت معنی‌دار است، دالّ شد، در منطق عرفی و مواجه عرفی این معنی ‌دارد و ظهور دارد. فرض ما این‌جور سکوت‌ها هست، سکوت دارای ظهور است.

اما یک نوع دیگر از سکوت هست که ظهور ندارد در مرئی و منظر نبوده است، سیره‌ای اصلاً آنجا وجود ندارد و امام هم چیزی نفرموده است.

پس همه سکوت‌ها معنی‌دار و ظهور ندارد، بعضی از سکوت‌ها در معنایی ظهور پیدا می‌کند. و الا خیلی از سکوت‌ها بی‌معنا هست. سکوت از چیزهایی که سیره جاریه‌ای آنجا وجود ندارد یا بعد از معصوم بوده است یا هر دلیلی، خیلی از مواردی هست که هیچ سیره‌ای آنجا وجود ندارد و امام هم چیزی نفرموده است یعنی در مرابطاتی و مراودات و معاشرتی که بیش از دو قرن وجود داشته است می‌بینیم امام راجع به این موضوعات صحبتی نفرموده‌اند هیچ سیره ساریه و جاریه‌ای نیست. این یک نوع است

اما یک نوع هست که در مواردی شاهدیم که عرفا می‌گویند این ظهور دارد در اینکه همراهی با این دارد. اینجا سؤال مطرح می‌شود در نکته سوم که فرض بگیریم این سکوت شامل سکوت در مقام اثبات و وصول و بیان هم می‌شود آیا این هر نوع سکوتی را می‌گیرد و اطلاق دارد؟ چه سکوتی که عرفاً ظهوری ندارد، چه سکوتی که عرفاً ظهور دارد. همه را می‌گیرد؟ و در همه اینها می‌گوید اگر من سکوت کردم شما تکلیفی ندارید. این اطلاق دارد؟ یا اطلاقی ندارد؟ محدود به همان سکوت‌های بی‌ظهور است

اگر احتمال اول باشد؛ این ردع از سیره‌ها می‌کند، می‌گوید این سکوت من حتی در جایی که در منطق عرفی ظهور دارد ولی من می‌گویم ردع از آن ظهور می‌کنم، اما اگر اطلاق نداشته باشد رادع نیست.

بنابراین این روایت و روایات شریفه اگر شامل سکوت در مقام اثبات بشود این سؤال خیلی جدی است بنابر اینکه این روایات را مطلق تفسیر کنیم اینها رادع می‌شوند از آن ظهور سکوت در قبول سیره. ردع می‌کند می‌گوید این ظهوری که از این استفاده کردید را قبول ندارم، سکوت من با بقیه فرق می‌کند،

آدم‌های متعارف در شرایط عادی در مقابل یک اتفاق اگر چیزی نگویند ظهور پیدا می‌کند این‌ عدم بیان و سکوتشان، اما من نه، سکوت من معنی ندارد و فقط معنی سکوت من برائت و آزادی است، هر کاری خواستید بکنید. این سکوت اعلام رضایت نیست. ردع به همین اندازه است نه بیشتر.

این احتمال اول است که بگوییم روایات شریفه می‌فرماید سکوت در اظهارات من، در ارتباطات من، معنی ندارد و هر جایی سکوت هست آنجا آزادی عمل است و جایی که سیره‌ای نیست شامل می‌شود و روشن است آنجایی هم که سیره‌هایی هست و تکالیفی می‌آورد می‌فرماید «لاَ تُکَلَّفُوهَا» من اگر چیزی گفتم تأییدی روی چیزی ندارم، شما تکلیفی ندارید.

این احتمال اول است که اطلاق است

اما ممکن است کسی احتمال دوم را بگوید که من این اطلاق را قبول ندارم به چه بیانی اطلاق را قبول نداریم و ممکن است بگوییم این سکوت یعنی سکوت آنجاهایی که سکوت در منطق عرفی و محاورات ظهور دار نیست، با این بیان که این «سَکَتَ» ظاهری که می‌گوییم انصراف به‌ عدم اقامه حجت دارد که من جاهایی ساکت هستم بحث این نیست که به زبان بگویم یا نگویم، این کنایه از این است که حجتی را ارائه نکردم، امام که می‌فرماید «خدایا من در مواردی ساکت هستم یعنی حجتی به دست شما نیست» موارد عدم حجه را می‌گوید نه اینکه ملا نقطه‌ای بگوییم سکوت دارد حرف نمی‌زند، اینجا سکوت مقابل کلام نیست.

به عبارت دیگر این جور است که سکوت کنایه از عدم حجت است و یا عبارت دیگر و دقیق‌تر این است که سکوت دو معنا دارد، یک سکوت مقابل کلام است یعنی اینکه زبان به حرکت درآید و خلق کلام بکند یا اینکه زبان بشر به حرکت درآید این تکلم است و سکوت مقابل این تکلفم است این یک معنا از سکوت است پس «سکوت ضِدُ التکلم»

یک معنای دیگر سکوت این است که بیانی نداشته باشد، ظهوری نداشته باشد افاده مرادی نکرده باشد، افاده مراد تکلم می‌شود و عدم افاده مراد به اقامه ظهور، سکوت می‌شود.

وقتی که مثلا در تقریر عملی، کسی نزد امام اقدامی کرد و امام با دست و با حرکات آن را پذیرفت، تقریر عملی به اشاره و حرکات دست و چشم انجام داد آنجا امام سکوت کرده است یا حرف زده است؟ اگر ظاهر بگیریم زبان امام تکان نخورده است، ولی واقعاً امام حرف زده است با عمل خود حرف زده است، در مواردی داریم که أومأ بیده، اشاره کرد، با شکلی که تقریر عملی است، عملی با اشاره واضح

اما اگر یک تقریری است که عرف می‌گوید این می‌بیند و جلوی روی اوست و همه هم انجام می‌دهند و امام هم حاضر است، یکی نه، ده امام حاضر بودند و این سیره جاری بوده است و ترتیب آثار هم می‌دادند و هیچ چیزی نفرموده است، عرف می‌گوید این را قبول دارد مخصوصاً یک قرائنی همراه آن باشد که قبلاً می‌گفتیم که نیاز عرف هم هست.

حالا قدر متیقن را بگیرید جایی که نیازی وجود دارد و شواهد جمع است کاملاً عرف می‌گوید حرف می‌زند با سکوت خود حرف می‌زند. این را هم می‌گوییم سکوت است؟ نه سکوت نیست.

بنابراین گرچه در بادئ امر واژه سکوت یعنی‌ عدم تکلم، عدم کلام و در نقطه و نفی آن بیان کلامی است اما وقتی دقت بکنیم ممکن است بگوییم این سکوت یعنی‌ عدم الافصاح عن الحجه، عدم اقامة الحجه و عدم وجود یک ظهوری که افاده مراد مولا بکند. این مقصود است. در مقدمات حکمت هم همین است میگوییم لفظ را آورده است و قیود را نگفته است این «نگفته» کنار «گفته» معنی‌دار می‌شود

می‌شود آنجا گفت «سَکَتَ عَنْ أَشْیَاءَ» گفت اکرم العالم شامل عادل و فاسق می‌شود می‌گوییم اینجا «سَکَتَ» اینجا «سکت» نیست، شمول را بیان می‌کند

در مواردی که همه مقدمات در آن ادله حجیت سیره تمام بشود آنجا دیگر سکوت نیست، عرف می‌گوید اینجا حرف می‌زند، با «نگفتن خود» حرف می‌زند

سکوت در باب سیره یک جایی اباحه را اثبات می‌کند و جایی با ارتکاز یک حجیت وضعی را درست می‌کند و حتی استحباب و وجوب را درست می‌کند هر کدام این اینها را از طریق سکوت در موضع وجود سیره به دست بیاوریم اینها احکام واقعیه است یعنی عملی نیست از باب اماره است نه اصل عملی، واقعی در مقابل اصل عملی.

درحالی‌که آن سکوت آنجا که سیره نیست برائت است برائت اصل عملی.

بنابراین در مبحث سوم سؤال این است که حتی سکوت ظاهری در مقام وصول و بیان را بگیرد آیا مطلق است که بتواند رادع باشد یا معنای خاص دارد و اطلاقی ندارد که سکوت مقابل سیره ساریه و جاریه را هم بگیرد؟

بعید نیست احتمال دوم قوی باشد که سکوت در اینجا یعنی سکوتی که معنی ندارد و ظهور ندارد و الا سکوتی که ظهور دارد جزو حجج است و اینجا حجت تمام است و این روایات اطلاق آن‌ها را نمی‌گیرد. این یک وجه برای تأیید دومی.

ثانیاً که اینجا قابل طرح است این است که علی فرض که بگوییم اطلاقی دارد همان مباحث موازنه بین سیره‌ها و دلیلی که می‌خواهد رادع بشود آن را در نظر بگیریم

چقدر اینجا تأکید داشتیم که سیره‌ای که امد و جاری شد و از این طرف هم یک دلیل می‌خواهد ردع بکند باید موازنه بینشان برقرار کرد گاهی سیره چنان قوی است که نمی‌گذارد رادع باشد و گاهی سیره ضعیف است و این هم قوی است می‌تواند بر آن غلبه کند و ردع تمام بشود این موازنه خیلی مهم است

اگر این قاعده را هم که قبلاً گفتیم مدنظر قرار بدهیم اینجا باید بگوییم که بر فرض اینکه اطلاق هم داشته باشد می‌خواهد با اطلاق خود فلان سیره را ردع بکند این همین‌جوری نمی‌شود به نحو مطلق گفت رادع است بلکه آن سیره را هم باید دید.

اگر سیره، یک سیره بسیار مستحکم و قوی است یک اطلاق نیم‌بند این‌جوری نمی‌تواند آن سیره را کنار بزند سیره حجیت ظواهر، حجیت قول ذو الید، و امثال اینها که سیره‌های مستحکم و قوی که درجه آن‌ها بسیار بالاست، این نمی‌شود با اطلاقی این‌جوری که محل این هم حرف و حدیث است بگوییم اعتبار ندارد و کنار گذاشته بشود

این ثانیاً است که علی فرض که اطلاق را بپذیریم واضح نیست که همه جا بگوییم به نحو عام و شامل این ردع می‌کند یعنی با این جمله بگوییم همه سیره‌ها در طیف متنوعی که وجود دارد کنار می‌زند بلکه باید قوت آن را دید، یک جاهایی سیره چنان استحکام دارد که آن مؤید این می‌شود

سیره عقلاییه دلالتی در حد قانون ملازمه دارد آن چنان قوتی دارد که با اطلاقی این‌چنین نمی‌شود آن را ردع کرد.

بنابراین تا اینجا آنچه می‌شود گفت این سه بحث را ملاحظه کردید عمده آن بحث اول و دوم است یعنی آن جواب به استدلال این روایت را این‌جور می‌دهیم که

اولاً «سَکَتَ» مربوط به سکوت واقعی و نفس الامری است و به بحث ما ربطی ندارد

ثانیاً اگر هم سکوت در مقام وصول باشد این اطلاق مقبول نیست رأساً یا لااقل در همه جا نمی‌تواند رادع باشد

پس با این روایات نمی‌شود ظهورات سیره‌های عقلاییه را کنار زد و بگوییم که هر جایی که امام حرفی نزد یعنی شما آزاد هستید و تأیید نمی‌کند سیره‌هایی که حجیتی را می‌آورد با این بحث ارتباطی ندارد. اگر سیره در آن نبود یا سیره آن استحکام را نداشت می‌شد گفت.

# چند نکته در روایت سکوت

## نکته اول

«سَکَتَ عَنْ أَشْیَاءَ لَمْ یَسْکُتْ عَنْهَا نِسْیَاناً» ممکن است تأیید بشود این‌ عدم اطلاق با این نکته‌ای که اینجا هست (سَکَتَ عَنْ أَشْیَاءَ) یعنی أشیاء جمع غیر محلی است اطلاقی از این جهت در این نیست، سکوت‌هایی شارع دارد که این سکوت‌ها نسیانی نیست، آن سکوت‌ها چیست؟ قدر متیقن آن است که آنجا سیره نیست.

## نکته دوم

این است که ممکن است کسی بگوید این روایت می‌خواهد بگوید نباید در موارد سکوت شارع بهانه‌گیری کرد و سؤالات تعنتی انجام داد و این می‌شود ناظر به آن می‌شود که در آیه شریفه آمده است این هم یک مطلب در روایت هست که «سَکَتَ عَنْ أَشْیَاءَ» کار به این تمرکز روایت روی این «سَکَتَ عَنْ أَشْیَاءَ» و دایره آن نیست بلکه می‌خواهد بگوید مقابل آنجایی که شارع چیزی نگفته است یا مطلقی گفته است یا عمومی گفته است بهانه‌گیری نکنید و گیر ندهید به سؤالات تعنتی، این هم یک نکته‌ای است و سؤال و اعتمادی است در روایت که تعیین این را موکول می‌کنیم یعنی محول می‌کنیم برویم آن آیه شریفه را ببینیم و بعد برگردیم به روایت

از این جهت است از همین جا منتقل می‌شوم به یک دلیل دیگری که عبارت باشد از آیه شریفه و این روایات هم‌پایه‌اش آن آیه باشد بنابر این می‌رویم به سمت اینکه نسبت این روایات که متعدد بود با آیه ۱۰۱ سوره مائده چیست؟

برای اینکه این نسبت معلوم بشود آن آیه را ملاحظه بفرمایید و چند نکته‌ای در آن آیه تا نسبت را بعد عرض بکنیم

آیه شریفه ۱۰۱ سوره مائده این است **﴿أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَکُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ﴾**[[2]](#footnote-2) این آیه محل مباحثات زیادی در تفسیر قرار گرفته است فرمایشات مرحوم علامه طباطبایی در المیزان هم ملاحظه بفرمایید ایشان اشاراتی به اقوال و وجوه متفاوت در این آیه داشته‌اند

این آیه شریفه می‌فرمود که از اموری سؤال نکنید که اگر ما جواب بدهیم مایه ناراحتی و سختی و دشواری کار شما می‌شود گره در کار شما می‌افتد، **﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ﴾** در عین اینکه ما آیات داریم که می‌گوید **﴿فاسئلوا اهل الذکر﴾** سؤال بکنید پیگیری بکنید، تحقیق بکنید، در آیات و روایت ما مأمور به تحقیق و پیگیری و پی‌جویی شده‌ایم اما در این آیه می‌فرماید از چیزهایی سؤال نکنید که اگر ما پاسخ بدهیم موجب ناراحتی شما می‌شود یک جاهایی می‌فرماید سؤال نکنید.

اینجاست که پرسیده می‌شود که کجاست که خدا می‌فرماید سؤال نکنید؟

و یک شکلی شاید این روایت همین را می‌گوید، «فَلاَ تُکَلَّفُوهَا رَحْمَةً مِنَ اَللَّهِ لَکُمْ فَاقْبَلُوهَا» سؤال نکنید، پیگیری نکنید و دنبال نکنید با سؤال خودتان، این آیه چه می‌خواهد بگوید خیلی حالت ابهام و عدم وضوح بر این آیه حاکم است

# چند نکته در آیه شریفه

چند مطلب را باید در این آیه شریفه باید بررسی کنیم که ببینیم چه می‌خواهد بفرماید.

## نکته اول: بررسی احتمالات (أشیاء) در آیه

### احتمال اول: احکام مجهول

مراد از (أشیاء) در آیه شریفه چیست؟ سؤال نکنید از چیزهایی که **﴿إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ﴾** آیا این اشیاء استعمال شده و از آن امور تشریعی فقط اراده شده است؟ یعنی در مسائل احکام سؤال نکنید، حکم و امور تشریعی فقط مقصود است، که مرحوم علامه طباطبایی این‌جور می‌فرماید اختصاص به امور تشریعی دارد، یعنی از احکام و مسائل شرعی سؤال نکنید که **﴿إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ﴾**

### احتمال دوم: حوادث مجهول

یا مقصود امور تکوینی است که سؤال نکنید از امور تکوینی که اگر آشکار بشود برای شما دشواری تولید می‌کند، اینکه أجل فلان چه زمانی است؟ این از امور مخفی است از علوم طبیعی و عادی بشر سؤال نکنید، اموری که پنهان است و برای مصلحتی هم پنهان است وارد این امور پنهان نشوید. این هم یک احتمال است که امور تکوینی و مسائل تکوینی مخفی مراد باشد می‌گوید از آن‌ها سؤال نکنید.

### احتمال: هم امور تشریعی و تکوینی

این است که هر دو را شامل می‌شود اطلاق دارد هم می‌تواند شئ تکوینی را بگیرد و هم شئ تشریعی را شامل شود و هر دو را می‌تواند در بربگیرد و دامن شمول آن هر دو هست.

حتی اگر اطلاق در اشیاء را قائل نشویم مفهوم شئ هر دو را می‌گیرد ولو نگوییم همه تکوینیات و همه تشریعیات، ولی این اندازه که اطلاق شئ هر دو را می‌گیرد هست. حالا در خود هر کدام همه را بگوییم امر دیگری است که بعد خواهیم گفت.

صلی الله علی محمد و آل محمد

1. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج27، ص175، أبواب كتاب القضاء، باب12، ح68، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/27/175/%D9%8A%D8%B3%D9%83%D8%AA) [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره مائده، آیه 101 [↑](#footnote-ref-2)